

بابا شکر

بابا شکر نماینده مستقل و منتخب هیچ حزب اتحادیه و جمعیتی نیست

پنجشنبه ۱ دی ماه ۱۳۲۲

(تک شماره ۳۵ ریال)

سال اول - شماره سی و ششم



باباشکر - الحمد لله این میخ طویله کنده شد خدا کند کسی دیگر بزمین نکوبدش .

د!
جوابش
م بود
سام بود
نام بود
کشفه کار
پولاشون
کجام بود
دسام بود
نام بود
بیوکیس
ای بیاره
بر پام بود
دسام بود
نام بود
تو از دن
د کندش
تنظام بود
دسام بود
نام بود
الشعرا
ان بلباس
وشرف و
دار کند
مقصودت از
سرخ
چپ نگاه
شکل
میشود
ضامنجه
ب کوچه
اداره در
ارده آزاد
آکبها با
از ایشار



عموجان برو عقلت را عوض کن. هر که گفت از این ستون بآن ستون فرج است، حرف چرت زد. تو خیال میکنی اگر حسن رفت و حسین آمد و یا کلاه تقی راسر تقی گذاشتند کارها درست میشود؟ نه والله، نه بخدا! اگر باین رفتن و آمدن ها کار درست میشد، مبیایستی امروز کار و بارمان از همه جلوتر باشه. اینها فقط برای گول زدن من و توست که متصل این میروند و آن یکی می آید.

تاحق و حساب تو این ملک نباشه روزگار ما بهمین منوال خواهد بود.

تاماردم یقه چرکین اینقدر شل و ول هستیم کار ما بهتر از این نخواهد بود. بیخود نیست که هزار سال اینها بگوش ما از فضیلت عفو و بخشش خوانده اند همه اش برای این بود که اگر خدا نکرده دمیشان گیر افتاد ماندیده بگیریم و بامام رضای غریب ببخشیم.

هر کس آمد تو این ملک بیا الم شنکه راه انداخت و سوار کرده مردم بدبخت شد و چایید و راه یسکی دنیا را پیش گرفت و حاجی حاجی مکه. اگر یکخورده پوست کلفت و پیر رو بود و یا اینکه سر کیسه اش هنوز پر نشده بود همین جا واسه خودش قصر شداد ساخت و دستگاہ یزید راه انداخت و منتظر نشست که باز مثل زالو خودش را بپسند و خونمانرا بسکند.

بخدا تو این همه آقا بالا سرها و کرسی نشینهای ما پنج نفر آدم درست و حسابی نبود که دلشان بحال من و تو بسوزد. بقیه همه اش از همان دزدان و ارقه‌ها و پاچه و رمالیده‌ها بودند که چند سالی خودشان را آباد و من و تو را خانه خراب کردند و آخر سر هم بریش من و تو خندیدند.

اما کی تاحالا تو دیدی که یکی از اینها را بسای استنطاق بکشند و مزدش را کف دستش بگذارند و روانه کرباس محله اش کنند؛ والله بالله تمام این دزدها رامن و تو دزد بار آورده ایم اگر روز اول دست اینها را میبیریدیم دیگران حساب کار خودشان را میکردند.

نگاه کن تاحالا يك مشت مردم بیهلاکه بمن و تو، و خیلسی علاقتند با آقا زاده‌ها و قوم و خویشان خود تو این ملک حکومت کرده‌اند و همدست یکدیگر بودند و نان بهم قرض میدادند و در ظاهر هم برای گول زدن من و تو باهم جنک زرگری راه میداختند. همینکه حسن پاک شورش را در میآورد و پوست سرما رامیکند میرفتیم چله مینشستیم و دعا میکردیم که خدایا حسین بیاد سرکار و کله حسن را بکنند.

اما همینکه حسین میامد سرکار میدیدیم حسن را با احترام و سلام و صلوات میفرستاد خانه خودش یا به فرنگستان حالا هم همین است و تامن و تو اینقدر بیحسبیم، درهم باین باشنه خواهد بود بعلی ضعیف چزونی خوب نیست، پهلوان افتاده در افتادگان شگون ندارد ولی آدم چکار کنه وقتی میبیند که زحمتش بهدر و یارو دارد در میروند دیوانه میشود.

ماشاء الله یکسال چندتا از این آقایان هر جا آفتاب بسود جل و بلاشان راهمانجا پهن کردند اگر از خوار بار بوی خیر

قلم من !!!

مشتی محمود توپی را آب میزو ماشین شیک از دس داد در نمیرفت ئی یارو از تو الک مثل زالو بمیز چسبیده بسکه روش سفت بود این مشتی گرز باباشمل زیر آبش زد با وجودیکه زور ما کم بود کندیمش با دو قوت از جا زود ملتی ر خلاص گردو ندیم هر که با ملتی در آویزد دیدی مشتی که رفتی و بازم هستی تو آب و من شن ته خوب میز تو عاقبت جوابت کرد ولی بازم هنوز هست بدست هر کسی ر بجمبه از جا ، زود

پتش افتادش عاقبت رو آب طشت رسوائیش ا بوم افتاد هرچی بن میکردی بهش متلك بود، این زردك پلاسیده حریفش سنگ پا نمیکشتی این کنه ر که ور نمیامد خیلی هم میخ طویله محکم بود چونکه ملت ر میل با ما بود خوب با مثال مشتق فهموندیم آبروی خودش را میریزد من برای تو شعر می سازم گذرونی تو، من بجامیخکوب پیش من از خجالت آبت کرد قلم من ، که وقف ملتیم است قلم من میده سبیلش دود

این دیگه خیلی پیش من عادیس چون قلم خون بهای آزادیس

مهندس الشهرا

می آمد فوری دوستی آنجا را میچسبیدند همینکه و کیل بگیري شروع میشد و خر پولها در کیسه راشل میکردند از یکدل نه از صد دل عاشق دلباخته نه نه کشور می شدند. وقتی میدیدند صابون و قماش و سیمان و کوفت و زهر مار کمیاب و حکم سیمرغ و کمیار پیدا کرده سرخر راهمانجا کج میکردند.

خدا میداند که سر چوب چه جنگل مولائی درست کردند مختصر همینکه ما اینها را از گرده مان پیاده میکنیم بخدا میسپاریم و میگذریم اینها هم که از خدا دلشان میخواهد که ولشان کنند تا با بارو بندیل بسته راحت زندگی کنید.

یکدفعه نشد که مایقه یکی از اینها را بگیریم و بکشیم پای حساب و آت طناب لا کردار دارا را بگردن اینها بیندازیم آخر اگر ما مسلمانیم پیغمبر ما بما فرموده است که: **ولکم فی التصاص حیوة یا اولی الالباب.**

دیگر نمیدانم این جمله چرند: **در عفو لذتی است که در انتقام نیست.** از کجا تو دهن ماملت افتاد.

والله اگر همینطور فکر کنیم تاقیام قیامت همین آش خواهد بود و همین کاسه. آخر دزد از چه چیز بنده و سر کار بترسد؟ آنکه پس گردن من و تو میخواست سوار بشود از چه چیز مان باید و اهمه داشته باشد؛ اینها خوب میدانند که اگر موفق شدند خدا بدهد برکت والا راهشان را

مگیرند و میروند و منتها کاری که ما می کنیم دو سه تا ناسزا و نفرین بدرقه راه اینها میکنیم و آنچه البته بجائی نرسد فریاد است. حالا خواهید گفت یقه کدام یکی را بگیریم؟ عرض میکنم یقه آنهایی را بچسبید که هنوز راه یسکی دنیا را پیش نکرده اند، که آنهایی را خرد کنید که هنوز خونهایی که ریخته اند خشک نشده است، بیخ خر آنهایی را فشار دهید که هنوز نان مردم گدا و گرسنه تو گلویشان است.

آخر شما از چه چیز اینها میترسید؟ والله اینها همه شاف رستم در حمامند. اگر لقب جناب و حضرت را از اول اسم اینها بردارید هیچ جهنم دره اینها را بعملگی هم قبول نمیکند، یکی از اینها را بگیرید بدار بزنید اگر دیدید آسمان زمین آمد دست نگهدارید و الا اینکار خیر راهمینطور ادامه دهید تا از دست اینها خلاص بشوید

بجان آقا مصطفی هروقت من ببینم يك دزد و غاصب بدون مجازات باجیب پر راهش رامیکشد و میرود از غصه خفه می شوم، چون میدانم که آزادی و بخشیدن این دزد هزارتا دزد دیگر تربیت خواهد کرد، ول کردن یکنفر قلدر صدتا قلدر بار خواهد آورد.

تو خیال میکنی که آن و کیل حقیقی که باخرج کردن هزاران تومان از توی بقیه در صفحه ۳

وامخواهی

دیانت چو افتاد چو از بر آشت کاظمی بنالید همیگفت کای جی که افک دیانت بنالید بیارید بدو گفت کای پس از هم اکنون که دشمن سر و دگر حاصل گردی چرا با اگر عاقلی رو غ که از در آمد زدر نا خروشار بگفتا شدم سخ هم از ر همی کرسیم از بگو به که خواند مرا پس از دیانت بخندید و توام بو چه سازم که طالع و گرنه نشد تا که کرس که دشمن کرا جاودان ما که کرس در این وقت از زهر سر ز کرسی طلبی که ما یکی بود قاصد که بیغا یکی را که بد است بگفتا یکی در نظر خا فرستاده دیانت چو آن قاصد بگفتا با او بدادند کرسی که اکنو چو دیگر نباش که کرس همی از تو اینست که دار: دیانت بر آشت چه کرد کونم نه دستی نه آن د

وامخواهی کرسی طلبان

از دیانت

دیانت چو افتاد از روی کار
چو از محفل داش علی شد کنار
بر آشفت کاظمی و شد دلفکار
بنالید مانند ابر بهسار
همیگفت کای جان بابا ترا
که افکنده اینگونه ناگه زبا
دیانت بنالید بر حال پور
بیارید از مزه باران شور
بدو گفت کای پاک فرزند من
پس از من تویی سرور انجمن
هم اکنون که دشمن بما دست یافت
سر و دست مردی و چه دم بتافت
دگر حاصل گریه و ناله چیست
چرا باید از دست دشمن گریست؟
اگر عاقلی رو غم خویش خور
که از این ریاست شوی بهرور

در آمد زدر ناگه انبار پیر
خروشان چنان گرز زخمی زتیر
بگفتا شدم سخت بیچاره من
هم از رفتنت رفت جانم ز تن
همی گرسیم از تو امید بود
بگو بعد از اینم چه باید نمود
که خواند مرا سوی چه دم دگر؟
پس از توجه خاکی نمایم بسر؟

دیانت بخندید و گفت ای رفیق
تو ام بوده ای یار غار و شفیق
چه سازم که طالع ترا یار نیست
وگر نه کسی همچو انبار نیست
شد تا که کرسی بیخشم ترا
که دشمن در افکند ما را ز پا
گرا جاودان ماندن امید ماند
که کس را نبینی که جاویدماند

در این وقت از در رسیدند باز
ز هر سوی مردان گردن فراز
ز کرسی طلبها بیردت نام
که ما قاصدانیم ز آنان تمام
یکی بود قاصد ز بابل زمین
که پیغام آورده بود از زمین
یکی را که بداند کی پهلوان
بگفتا منم قاصد از زاهدان
یکی در نظر خائف و شرمسار
فرستاده ای بود از گرمسار
دیانت چو آن قاصدان را بدید
بگفتا بدینجا چرا آمدید؟
بگفتند با او همه یکزبان
که ما میم جمله فرستادگان
بدادند کرسی طلبها پیام
که اکنون برو نرفت از کف زمام
چو دیگر نباشد ترا اختیار
که کرسی بیخشی بدین دوستدار
همی از تو اینست مسئول ما
که داری بما مسترد پول ما
دیانت بر آشفت و باخویش گفت
چه کردم که طالع رخ از من نهفت
کنونم نه دستی که کاری کنم
نه آن دل که از پول دل بر کنم

از ما می پرسند

۱- آی باباشمل ابا اینکه فرشته عدالت همه دنیا چشمانش بسته و یک شمشیر بدست و ترازو بدست دیگر دارد علت چیست که فرشته عدالت مادر کاخ دادگستری چشمانش بازو زیر چشمی متهم را نگاه میکند؟

سقاها ت الملك
باباشمل - اگر زیر کاغذت را امضا نکرده بودی راستی از تعجب شاخ در میاوردم. بهر بصورت اگر فرشته عدالت همه دنیا چشمانش بسته است برای این است که خودی و بیگانه نشناسد و بیطرف باشد اما ماشاءالله فرشته عدالت ما خیلی چیزها سرش میشود و تنها مجسمه حساسی که تو این ملک ساخته اند همین فرشته عدالت است. اگر هم باز معنی حرفم را نفهمی نفرین میکنم که کارت به دیوانخانه بیفتد تا درست مطلب حالت بشود.

۲- آی باباشمل! خودت شاهدهی که چه رقمی بعضی از این منتظرالوکاله ها می پای مدرس خدا بیمارز را بیون می کشند و هر روز یک جور مضمون تازه کوک کرده خودشانرا با آن آقا می چسبوند. یکی آفتابه آقارا پر کرده، یکی همسایه دیوار بدیوار آقا بوده، یکی پشت سر آقا نماز خونده؛ یکی پیرهنش را با پیرهن آقا روی به ریسوم خشک کرده، یکی حومش با حوم آقا یکی بوده، یکی روز عید از آقاعیدی گرفته، یکی هر روز راهش از در خونه آقا بوده مختصر بقدری آقا را دم دهنها انداخته اند که آدم کفرش بالا میاد اما تا حالا هیچکس از من که حبیب الله خلیج معروف بشهر هستم یادی نکرده من در روزهای گرفتاری آقا در خشاء با او در یک منزل زندگی میکردم و آخرین کسی که عمامه آقارا بگردنش انداخت و کشید من بودم حالا خودت انصاف بده منکه با آقا نقدر نزدیکی داشته ام بیشتر مستحق و کالتم یا این آقا یون دیگر که هیچ جور نسبتی با آقا نداشته اند.

میرزا خلیج
باباشمل - آمیزا خلیج خوب شد پیدات شد و این آخر سری بفریاد ما رسیدی. چون ما زبون این منتظرالوکاله ها رانی فهمیم بالا غیرتا تو که بزبون همه شون آشنائی برو پهلوشان هم حرف حسابی خودت را بهشان حالی کن هم اینکه هر چی از شان فهمیدی یاد ما هم بده که روزنومه باباشمل بی سوژه نمونه.

فرستادگانرا بگفت این پیام
که از من بکرسی طلبها سلام
بگوئید چون حاضر نیست پول
نمایند یکچند مهلت قبول
پس از آن بیائید در پیش من
بگیرید بهر طلب ریش من
م . ف . لادری

دردل باباشمل

بقیه از صفحه ۲

صندوق سر بیرون خواهد آورد و اسه توکار خواهد کرد؟ فکر تو خواهد بود؟ نه والله همان و کیل آقا بالاسرهای لنگه خودش برای تودرست خواهد کرد، آنوقت دوسال دیگر بجای بجای و بگیر و ببند راه خواهند انداخت.

امروزها هر چه آدم فهمیده و حسابی میبینم واسه من آیه یاس میخواند که ای بابا و لم کن چه انتخاباتی، چه کشکی چه بشی همین پولدارها و رای خرها آخر سر خواهند برد، بیخود چرا من بروم یکدانه رای تو صندوق بیندازم؟!

کسی نیست که باین خوش غیرتها حالی کند که والله بیش از آن رای خرها شما فهمیده ها و باسوادها تقصیر دارید اگر شما همه تان فقط بخودتان یک ربع ساعت زحمت میدادید و میرفتید رای تو صندوق میانداختید، در مقابل شما گردن کلفتها و رای خرها چکار میتوانستند بکنند. ولایات را بگذارید کنار اما در همین تهران اقلاسی هزار آدم باسواد و حسابی که بتوانند رای بدهند زندگی میکنند، اگر اینها میخواستند رای بدهند والله اصلا مهلت بآن یکیها نمیرسید، آنها میبایستی بروند غاز بچرانند.

خدا میداند که من بیشتر شما را مرد میدان نمیدانم، زیرا شما از یکقدم کوچک هم که هیچ خطر و ضرر و درد سر ندارد مضایقه میکنید و میدان رابه پولدارها و دشمنانتان واگذار می کنید و آنوقت میخواهید که بخداوندی خدا از توی صندوقی که هیچکدام شما توی آن یکدونه رای نینداخته اید اسم دوازده نفر آدم حسابی که در فهم مثل سقراط و در تقوی مرید حضرت امام جعفر صادق باشند بیرون بیاید!

بخداول معطلید! بقول شاعر:
خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم
دینا نتوان بافت از این پشم که رشتیم
اگر شما جوانها، شما فهمیده ها عرضه داشته باشید نباید اقلا این سه روز آخر یک نفر آدم بیسواد پایش بیای صندوق برسد آخر من میخواهم بدانم شما که رای ندادن را برای خود یکنوع تشخیص میدانید دیگر چه چشم امیدی از مجلس دولت دارید خدا لعنت کند آن کسی را که شتر مآبی و منفی بافی را تو این ملک رواج داد. بعلی او بزرگترین ضربت را بفرق این ملت فرود آورد.

اینرا هم بدانید که بابا از شما منفی بافها، از شما شتر مآبها بیش از آن دزدها و ارقه ها بدش میاد و اگر فرصتی گیر آورد چماقش را بر سر شما خواهد کوفت تا یک ملت را از شر شوارحت کند زیرا همانطوریکه موربانه یواش یواش چوب را میخورد شما هم زیر جلی ایمان و امید و جرئت این جماعت را میجوید و خورد میکنید، و خودتان را هم دوست ملت قلمداد میکنید.
بعلی میخواهم تا صد سال سیاه مثل شما یکدانه دوست نداشته باشم و سرتان بتن تان نباشد.

آگهی اداری

به تقاضای اشترک و نمایندگی بدون ارسال وجه ترتیب اثر داده میشود و روزنامه نمایندگان شهرستانها بحتض تمام شدن و دیده قطع میشود.

آگهی رسمی

لزوما باطلاع عموم میرساند که دارة کل بخش که یکی از ادارات بی سرو ته کشور بوده و در دسترس نیست ویدی این جانب دکتر مادرزاد میچرخد چون کاری ندازد فقط از ساعت ۱۱ تا ۱ بعد از ظهر باز است. ضمنا از مراجعه کنندگان تمنا دارد که حتی الامکان بالا غیرتا موی دماغ ما نشده و چرت مارا پاره نکنند و مارا بجال خود بگذارند.

رئیس اداره کل بخش دکتر مادرزاد

دانش آموزان در انتخابات امید طبقه دانشمند و پاکدامن به شماست. از رأی فروشی جلوگیری کنید



۰۰۰ ماشین شماره ۱۸۸۲ متعلق بیکی از شرکت های دولتی روز چهارشنبه ۲۲۹۱۶ در خیابان شمیران مشغول تعلیم رانندگی بدختر جوانی بوده است . باباشمل - بازگلی بجمال این صاحب ماشین که آدم خوش انصاف باذوقی بوده والا دیگران بسا ماشین دولتی غیر از همه کارها بادر جان و عمه جان و خاله جان هم رانندگی میاموزند حالا که سه ماه از سال تحصیلی میگذرد هنوز دبیر های دبیرستان فردوسی بندر پهلوی تعیین نشده اند آن لایحه دو آتشه که برای رسمی کردن کارمندان فنی چاپار خانه بمجلس برده بتصویب رسانیدند در پیچ و خم جریانات اداری متوقف و سرکارمندان فنی بیچاره بی کلاه ماند آئینه رستمی کرسی خانه حق یکمده کارمندان جوان کرسی خانه را بصورت اینکه اینها بابا با رابطه دارند ، از بین برده و با وجود اینکه نه سرپیاز است نه ته چغندر اسباب زحمت مردم را فراهم آورده است .

باباشمل - جناب آقا بخدا اشتباه میکنی و راپورتچی ات راپورت های الکی بهت میدهد . بابا خودش تو کرسی خونه سه تا خفیه نویس رسمی دارد که مورا ازماست میکشند . پات را از کفش بندگان خدا در آر و اگر بابا میخواهی حساب تصفیه کنی بسم الله این گوی و این میدان والا ضعیف جزونی کار مرد نیست .

۰۰۰ باشیخ الو کلاشدن فاطمه در سلام هما یونی اخیر سبیل طاهره و معدنی آویزان شده است اغلب روزها مخصوصا روز ۲۷ آذر در چهار حوزه انتخاباتی تا نزدیکی ظهر اکثریت نبود داد و بیداد دادگستری از ذغال سنگ تحویلی که همه اش پراز خاک و سنگ است بلند شده و پس از مراجعہ بکار پردازی کل معلوم شد از ذغال فروشی وزیر باجگیر خانه سابق خریداری شده است . باباشمل - از این حرف یاد کتاب اخلاق مصور بچه ها و نمک فروش افتادم .

۰۰۰ به کرسی نشینهای دوره سیزدهم که دیگر انتخاب نشده اند کیسه برنج و حلب روغن نمیدهند . باباشمل - لابد اصل استصجاب را جاری کرده اند و معلوم می شود آن یکی که هفته پیش دو کیسه برنج با اتومبیلش حمل کرده از نظر نمایندگی دوره چهاردهمش بوده که هم مال خودش را برده و هم مال کارمندان جزء بدبخت را .

۰۰۰ پس از رفتن رفیق سابق باباشمل اولاد و احفاد او بمشاغل مختلفه حساس گماشته شده اند که واحد کالف باشند . باباشمل - همانطوریکه زمین خالی از حجت نیست سازمان کشوری ماهم بی وجود این سلاله طیبه امکان ندارد پابرجا باشد دو نفر از آقایانیکه سهام سهیل و شرکاشان را فروخته اند حالا عقب کسب حلال رفته و به ذغال فروشی مشغول شده اند باباشمل - انشاء الله اینجا دیگر موقفیت نصیب ایشان خواهد شد .

خبرهای کشور

از قرار خبریکه جان والیس بیرون فرستاده وزیر بهداری جدید آقای دکتر غنی درباره اشمار حافظ تحقیقات فراوان دارد . امیدواریم که آقای وزیر حال دیگر تحقیق خواهند کرد که مرحوم خواجه حافظ بچه مرضی دار فانی را وداع گفته اند .

تعویض کوپن

با آگهی تعویض کوپن متأسفانه بر خلاف آگهی تیمسار جیره بندی در خیابان شاه آباد ، جلو مجلس ، ژاله ، عین الدوله تاخیابان برق و مازندران نه یک نان سیلو فروش بود و نه شعبه تعویض کوپن . باباشمل - خوب اشکال ندارد لابد فراموش کرده اند و اینهم مثل دادن شکر است . انشاء الله درست میشه . یادش بخیر مش محمود تیشه و تیر فرمود : هنوز نوکار تازه چرخ هستیم . خدا کنه که اگر از این تأخیرها سودی حاصل شد عاید خزانه کشور شود .

هم از اینجا مونده هم از آنجا رونده !

چند وقت پیش که لایحه کمک بکارمندان دولت را میگذردند نرسد نرسد اسفند بعلت اینکه جیره میکیرند بی کلاه موند و هرچی هم داد و فریاد کردند بجایی نرسید اما امروز آن جیره خشک و خالی را هم از آنها مضایقه میکنند و فقط اگر گاهگاهی خیلی بخوان کرم کنند مقداری آرد که بر ازسنگ و شن است صدقه سری بآنها میدن . بقول معروف جماعت «افسردم از شوربای قم باز موند هم از حلیم کاشون» .

در کرسیخانه

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که چند روز یکبار کرسی نشینهای قلبی دوره چهاردهم در کرسیخانه جمع و دادو قال راه میدانند و معلوم نیست کرسی نشینهایی که هنوز اعتبار نامه هاشان نگذشته است چه از جان ملت میخواهند گویایکی را بده راه نمیدانند ، خانه کد خدارا میپرسید .

علائم مقرر

مخبر باباشمل از حوزه های انتخابات تهران اطلاع میدهد چون در هر حوزه یکی دو نفر از اعضا کاندیدا هستند برای اینکه بیخودی مزاحمتی بجهت اشخاص که رأی بد آنها میدهند تولید نشود علامتی بین آقایان و رأی خرها مقرر شده است که بمحض مشاهده آن رأی دادن بدون اشکال انجام میگردد . مثلا دریک جا رأی دهنده باید دست بسینه بایستد ، درحوزه دیگر بمحض ورود آب دماغش را محکم بالا بکشد ، در حوزه سیمی چشمپاش را چپ کند ، درحوزه

ستون پیشنهادها

چون اخیرا در انتخابات آزاد بازار خرید و فروش رأی رواج کاملی گرفته و سرمایه های زیادی بوسیله عده نسبتا زیادی بخر یا ن کرده شده و از این راه زبان کاملی دیده اند و حتی عده نیز بی خانمان شده اند لذا پیشنهاد مینمایم که کمیته بنام «کمیته کمک به آسیب دیدگان انتخابات ایران» تاسیس شود ، تا بدین وسیله بکسانی که حقیقتا در این راه مشروع از هستی ساقط شده اند کمک و همراهی شود . ضمانتند که میگردد برای اینکه از بعضی سوء استفاده کنندگان جلوگیری شود (چون ممکن است بعضی از مجاهدین که در اثر خرید رأی بوکالت نائل شده اند بدون استحقاق از این کمیته استفاده کنند) تبصره در نظر گیرند که فقط کمک کمیته آسیب دیدگان انتخابات ایران شامل کسانی است که در انتخابات شکست خورده و بر کمیته محرز گردد که در اثر بخش مال و منال خود آسیب دیده و از هستی ساقط شده باشد . مجبور الواعظین

آگهی

مرکز فروش بهترین کتب انگلیسی و کتابهای فارسی و عربی چاپ خارجه کتابخانه دانش واقع در خیابان سعیدی است . چهارمی انگشتش را تا بند سوم تودماغش کند و یا بمحض ورود سرفه کند و خفه خون بگیرد . نتیجه کاملا رضایت بخش بود . باباشمل - مابه رأی دهندگان توصیه میکنیم برای اینکه دچار اشکال تراشی نگردند بمحض ورود تمام این دستورات را کار ببندند ؟

دست علی بهمرات !

خفیه نویس زاپاس باباشمل خبر می دهد که چندی پیش یک نفر بنده خدا تو یکی از ادارات کارش گیر میافتد و برای حل مشکل دست بدامن آقا میرزائی میزند آقا میرزا هم قیافه حق بجانبی بخودش گرفته بازبان بی زبانی بطرف حالی می کند که . بیمابه فطیر است یارو هم یک اسکن ۱۰۰ ریالی کف دست آقا میچسباند اما آقا میرزا نیشش راتا بنا گوش باز کرده و میگوید آقا اختیار دارید این کاغذ به تنهایی که کاری ازش ساخته نیست پس اقلا آنرا جفت کنید طرف هم ازرو رفته اسکن ۵۰ ریالی دیگر اضافه می کند و میگوید برو کارم را صورت بده دست علی بهمرات . حالا که از این موضوع چند ماهی گذشته همان آقا میرزادش هوای و کالت کرده و خوش مزه تراز همه اینست که حرف یارو راهنوز فراموش نکرده و در اعلاناتی که بین مردم انتشار داده دست علی راهمراه خودش میداند .

مردم نگذار



ندای حقیقت
وقتیکه چند
خامن دولت بتواند
بفرستند چه جای
باباشمل - عجب
کوشش (شماره)
مجلس باید
باباشمل - آ
که تودلت میخواه
مهر ایران (ش)
بعد از تشکیل
باباشمل - بیر
جا کردن سوگلی
مهر ایران (ش)
مادر انتخابات
باباشمل - رفیق
ایران ها (شماره)
دولت وانجمن
باباشمل - وهر
بود .
نیروی ملی (ش)
قیافه جدید ات
باباشمل - عبور
مگر نه این اس
وروسا برای يك
انجام بدهند هزار
باباشمل - این
اگر بنا بود اینها
حالا تخم مرغ میبا
باشد نه دوهزار
نیروی ملی (ش)
ایکاش بانو بو
باباشمل - تورا
آرزویت برسی يك
که نقله نشود
آزادگان (شماره)
بنا بر این هر
صندوق آراء سرد
فانونی ملت نیست
باباشمل - صدی
هیچن پرستان
خاطره عشق
باباشمل - يك
کوشش (شماره)
انتخابات تهران
باباشمل - انتخا
امروز و فردا
اگر آراء موجود

مردم نگذارید قبل از خاتمه انتخابات تهران و آذربایجان مجلس را باز کنند و الا کلاه سرتان میگذارند



حاجی رأی خر
 امروز حاجی همه کرسی خران یکیست
 در بین حاجیان همه کرسی خران یکیست
 آنکو ز مال حضرت عباس میخرد
 آراء مردمی که ندارند نان یکیست
وکیل مجلس
 نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
 پیول رأی خرید و وکیل مجلس شد
بکی رأی بدهیم؟
 دوش دیدم حضرت آدم بخواب
 گفتم از مجلس مرا بر گو جواب
 گفت اگر هستی فرزندان من
 همچو من حوا نمائید انتخاب
م.ف.لاادری

کلمات طوال

زنها همیشه سعی میکنند روز تولد خود را بخاطر همه بیاورند ولی فقط سال آنرا مخفی میکنند.
 استعداد خانمها در نقاشی از این جا پیدا است که با وجود اینکه صورت خود را روزی صد بار نقاشی میکنند باز از درست کشیدن آن عاجزند.
 بهترین مدها برای يك نفر خانم آن مدیست که عیب مخصوص او را بیوشاند.
 تا آدم زن نگرفته است دیگران را در انتخاب زن مورد انتقاد قرار میدهد
 وقتی زن گرفت آنها را بزرنگی میستاید
 دخترها بادشمنان خود دوست نمیشوند
 ولی همه آنها را بعروسی خود دعوت می کنند.

فردا در تالار دارالفنون

درام نفرین و کمیدی در درس تلفظ باشتراك عده از جوانان امیر کبیر بنفع دانش آموزان بی بضاعت نمایش داده می شود تا تمام نشده بلیطهای آنرا از دارالفنون ایتباع فرمائید. شروع ساعت ۴/۵ بعد از ظهر.

و حومه باطل شود برای عده حکم مهر ابطال بر بسته های چندین هزار ریال اسکناس خواهد داشت.

باباشمل - اگر تجدید شود باز برو بچه ها شکمی از عزا در خواهند آورد
آذربایجان (شماره ۹۳)
 در مسجد چه خبر بود؟
باباشمل - غیر از نماز و عبادت همه چیز

آژیر (شماره ۹۳)
 این چیست که بنام نان بمردم میدهند
باباشمل - قربان تازگی ندارد. مثل اینکه شما برای اولین بار ملاحظه فرموده اید. مادیکر باین متاع عادت کرده ایم
رعد امروز (شماره ۴۰)
 اموال مقصوبه را بصاحبانش مسترد دارید...
باباشمل - و رسید بگیری که بعد آدبه در نیارند.

بهرام (شماره ۲۲)
 چطور نامزد و کالت شدم
باباشمل - هیچ چیز، شال و انگشتر واست آوردند!
 حالا باید دید که پای خوانچه عقد میشینی یا نه.

ایران ما (شماره ۱۱۶)
 شکر را از کجا باید گرفت.
باباشمل - باین سادگیها نیست باید دو ساعت زیر باران وایسی و بس از شنیدن فحش و خوردن کتک کیسهات را با پول و کوبن از بالای سرمردم پرت کنی توی دکان تا حاجی آقا هر قدر انصافش اجازه داد یک چیز زرد بدبو بریزد توی کیسه و هر جای کوبن رادلش خواست پاره کند
 بقیه در صفحه ۸



ندای حقیقت (شماره ۱۰)
 وقتیکه چند مالک بی حیثیت یا اعمال خائن دولت بتوانند نمایندگان بی مجلس بفرستند چه جای امیدواری است؟
باباشمل - عجب سؤال بیجانی!
کوشش (شماره ۵۱۹۹)
 مجلس باید مفتوح شود
باباشمل - آره جون تو! و آنهایی که تودلت میخواند رئیس بشند.

مهر ایران (شماره ۵۲۱)
 بعد از تشکیل کابینه
باباشمل - بیرون کردن سرخرها و جا کردن سوگلیها
مهر ایران (شماره ۵۳۱)
 مادر انتخابات شرکت نخواهیم کرد
باباشمل - رفیق بده آن دست

ایران ما (شماره ۱۱۵)
 دولت وانجمن نظارت مشتشان باز شد
باباشمل - و هر دو مشتشان پراز خالی بود.
نیروی ملی (شماره ۱۴)
 قیافه جدید انتخابات تهران
باباشمل - عبوسا قبطیرا

مگر نه این است که این آقایان وزراء و روسا برای يك کار جزئی که می خواهند انجام بدهند هزار مرتبه تخم میگذارند،
باباشمل - این رادیکر راست نگفتی اگر بنا بود اینها اینهمه تخم بگذارند حالا تخم مرغ میبایستی یکی یکعباسی باشد نه دوهزار
نیروی ملی (شماره ۱۴)
 ایکاش بانو بودم
باباشمل - تو را خدا پیش از اینکه به آرزویت برسی يك رای تو صندوق بینداز که نفله نشود

آزادگان (شماره ۴۶)
 بنا بر این هر کسی با این کیفیت از صندوق آراء سردر آرد بیشك نماینده قانونی ملت نیست
باباشمل - صبیح است، احسنت!
میهن پرستان (شماره ۱۲۷)
 خاطره عشق
باباشمل - يك بچه حلال زاده
کوشش (شماره ۵۱۹۵)
 انتخابات تهران شرم آور شده است
باباشمل - انتخابات بوشهر چطور؟
امروز و فردا (شماره ۱۸۰)
 اگر آراء موجودی صندوق های تهران

نیش و نوش

بیات قهید
 سرم خوشست و بیانک بلند میگویم
 که من و کالت مجلس ز پول میجویم
 مرا چکار که زهاد رأی نفروشد
 مرید رأی فروشان رند خوشخویم
 مرا که تاجری آزاده بوده ام کرسی
 کشید در خم چوگان خویش چون گویم
 گرم نه مجلسیان در بروی بگشایند
 کدام در بزخم چاره از کجا جویم.
م.ف.لاادری

آگهی
 نمایشگاه بزرگ زیر نظر انجمن فرهنگی گیتی
 از یکم تا پانزدهم دی در مهمانخانه شهر داری
 ۱-۱

آگهی بسیار مهم!
 چون بعد از انتخابات عده زیادی از احزاب بعلمت اینکه کارهایشان تمام نشده از هم پاشیده میشوند. لذا اینجانب حاضریم که کلیه اثاثیه آنها را بقیمت خوب خریداری کرده و بهای آنها را پیشکی بپردازم. از کلیه سرگنده های احزاب دعوت میشود که برای انجام معاملات همروزه غیر از روزهای شنبه بمحله تشریف آورده و قرار کار را بدهند.
یعقوب شموئیل

ری کنید

سواد

ت آزاد! بازار کاملی گرفته و عده نسبتا زیادی از این راه زبان ت نیز بی خانمان که کمیته بنام گان انتخابات وسیله بکسانی روع از هستی را می شود. اینک از بعضی وگیری شود مجاهدین! که نائل شده اند استفاده کنند) قط کمک کمیته ان شامل کسانی ست خورده و در اثر بخش مال از هستی ساقط ر الواعظیت

کتب انگلیسی چاپ خارجه ان سعیدی است. سوم تودماغش کند و خفه خون بخش بود. هندگان توصیه اشکال تراشی این دستورات

ات!
 باشمل خبر می بنده خدا تو میافتد و برای میرزائی میزند جانبی بخودش طرف حالی می ت یارو هم يك ت آقا میچسباند بناگوش باز در دارید این ن ساخته نیست طرف هم از رو بگر اضافه می را صورت بده

ع چند ماهی هوای و کالت مه اینست که ش نکرده و در بار داده دست

نامه بچه های کرج

آی باباشمل الهی قربون جفت سبیلهای مردونه ات بشم انشاءالله هرچه درد و بلای تست بخوره بچون این قلدر آغاسی های بیسواد از خود راضی!

عرض میشود بخدمت با رفعت شما که اولاً از برو بچه های کرج گله کرده بودی که چرا وقتی قافیه تنگ شد، نیومدنت پیش بابا. والله بالله قصدمون همین بود، اما امان از دست آن رعیت خونه چی پررو و یک دنده که با توپ و تشر والدرم و بلدرم و هزار من بمیرم و تو بمونی واسطه و دسته دیزی برو بچه ها را پای صندوق برد و بقول روزنومه نویسه ابتکار عملیات را بدست دزد ها و رای خرهای گردن کلفت خدا شناس داد. بابا چون نمیدونی خون خون برو بچه هارا میخورد که این خدا شناسها عمله ها و رعیتها را مثل بره زبون بسته پای صندوق آورده بودند و از اونجا یکی یکی صدا شون میکریدید و ورقه لعنتی که روحشان هم از اسامی صاحب مرده آنها خبر نداشت تو صندوق میریختند.

تایا خیلی تعجب کردیم که چرا بابا از آن ارقه ها که همه کارها و حقه ها زیر سرشون است چیزی ننوشته بود. مثلاً اوستای نظارتخونه زفانی و یک مرتیکه شکم گنده و بی ریخت که صدرحمت به مش محمود شما و بد تراز همه آن خان سرهنک و پربریده زاپاس فانوسی که با هفت تیر به برو بچه ها حمله ور شد، از قرار معلوم بانظار تچپها دست بیکی بود.

بدتر از همه ترا بجفت سبیلت قسم از این خوش غیر تنها بیرس که موقع رای گرفتن در کدوم جای دنیا عرق زهر مار میکنند که شما کرده بودید؟ بالاخره باباجون ما که غیر از تو و غیرت و سبیل و چماقت پشت و پناهی نداریم از تو میخوایم که حق و حساب این لا کتابهارا کف دستشون بکناری مخصوصاً آن رعیت خونه چی را که گویا از طرف قهیدها و قولنجها و معبودها بادبش کرده بودند، حقتش را بدجا و کلون کف مشتش بزاری.

باباشمل: بچه ها! نومه شما رسید، خیلی خوشحال شدم که باز هم برو بچه ها جوش و خروشی دارند، باز هم تو محل از همه باغیرت تر بچه های خودمونند.

اما بخدا ما و شما شترکم کرده ایم عقب افسارش میگردیم آخه شما خیال داشتید که این نظارت تچی ها و این دولت ها و این آقاییون، انتخابات حسابی راه بیندازن؟!

حالا وزیر مزیرها که حالشون معلومه، این نظارت تچپها هم ماشاءالله از نه نفر دو نفرشان را غیب زده از هفت تا حاضر هم شش تا شون میخواند و کیل بشن. چون همه تون هیچ چاره ای ندارید جز اینکه اول خودتون را برسونید اون بالا آنوقت خودتون انتخابات را راه بیندازید والا تا در باین پاشته است انتخابات از این بهترو و کیلاش هم از سیزدهمی ها خوش جنس تر و بافهم تر نخواهند شد. بحساب **بیله بیله چقدر** اما اومدیم سر رعیت خونه چی. اونم که شرش کنده شد حالا به بینیم این یکی چطور از آب درمیاد! خدا درد و بلای شمارام بچون اینها بیندازد. آمین.

آگهی

یک نفر فروشنده پارچه برای شعبه صنایع پشم اصفهان لاله زار تلفن ۸۷۱۲ استخدام میشود.

طالبین مراجعه نمایند.

۱-۱

آگهی

چون باباشمل در نظر دارد صورتی از کلیه اشخاصی که کاندیدای دوره چهاردهم تهران نیستند تهیه کنند. لذا از خوانندگان خود تمنا دارد که در اینخصوص مساعدت نموده و هر کس را که داعیه و کالت ندارد باین اداره معرفی فرمایند.

هولیوود شنبه منتشر میشود

دکترهای قلبی

آی باباشمل ترا بدننگ دنگ روز قیامت قسمت میدم اگه ممکنه این دو کلوم را تو روز نومت بنداز که این مخم داره از زور دردمیتر که.

مخلص کلوم اینکه ما از قدیم و ندیم حاجی معده شنیده بودیم اما دکتر معده دیگه نشنیده بودیم پس بریز روز که روز-نومه اطلاعاتو میخواندم دیدم آقای امیر سعایت که در خیابون چراغ برق کاراژ داره و نصف بیشتر خلق اله او نومیشانسان تاز گیهاوس و کالت بکله اش زده و رداشته تورو ز نومه اعلون کرده که هر چی رای باسم دکتر سعایت دکترا میرسعایت از تو صندوق در آدما منه-جون بابا منو میگی باندازه شیکار شدم که نهایت ندازه آخه بابا دیگه مملکت انقد بی صاحب شده که هر کی هر درجه رو بخواد میتونه رو خودش بزاره؛ پس تکلیف شماها که مکتب ابرونی و فرنگی دیدن با اینا چیه - نمیدونم واله این کاراژدار که حتی سواد نوشتن فارسی هم نداره، دور از جناب مردمو خرفرض میکنه اگه مملکت به قانون حسابی داشت الان باس بیان سر وقت این آقا و بگن آقا درجه دکتريت را نشون بده بینم آنوقت اگه نداشت چوب تو آستینش کنن تا دیگه خودشو قلبی دکتر جا نزنه خلاصه بابا هر چه قدر کردم عقلم بجائی قد نداد گفتم خوبه و دردم دو کلوم واسه بابا بنویسم بلکه اینا خودشون از حقشون که دیگران غصب میکنن دفاع کنن و والسلام نومه تمام.

مجموعه لاهروت

باباشمل - داش محمود بقول شاعر:

اول بنام بود که سوزند عاشقان آتش بجان شمع فتند کاین بنانهاد

اون اولها هم کسی حق نداشت بی خود بخودش لقب بدهد.

اما از وقتی که مش محمود خودمون بودجه وزارت خرچنگ را توقیف کرد تا بچه اش را دکتر کنن دیگه کسی حریف این پرروها نشد می دکتر است که از زیر بوته سردر میاره ماشاءالله وزارت خرچنگ هم جرأت نداره که این هارا پای حساب و کتاب بکشه.

مخلص کلوم توهم زیاد جوش نزن. اگر دلت میخواد توهم یک دکتر به سلامت بیندو است را بنذار کتر لاهروت قبول میدهم که هیچکس بهت نگه خرت بچند.

هدیه باباشمل به یکی از وزرای جدید

آسمان گرز گریبان قمر آورده برون از گریبان تو بن سعد سر آورده برون بتماشای سبیل تو که تیز است و کلفت دل سراز روزنه دیده در آورده برون

لاادری

نامه صفدر قلی

خوب باباجون تو که به ستون روز نومت را واسه این خسانباجیها واگذاشتی و از مال خلیفه حاتم بخششی نمودی ملتفت باش که این جنسای لطیف باتو کفش شوهراشون نکنن و اونوقت دیگه نون مردها آجر میشه و میبایس تو میدون مکس بیرونن، واسه اینکه این ضعیفه ها همه چی میخوان بشن، تو کرسی خونه برن، و کیل انتخاب کنن. اما اینم بدون که دیگه آنوقت هر چی کفش دوز و خیاط و سلمونی حالایه میره تو کرسیخونه تمام خرازیها، جوراب کرتی فروشها، عطر فروشها کاندید میشن حالا باباجون اومدیم به مدتی گذشت و همه ضعیفه ها از این کارتو باخبر شدن و فهمیدن که تو با اون لطف داری، دیگه کدوم شوهر به که بتونه جم بخوره؟ یا بگه چرا دیزی راپخته آوردی؟ دیگه چماق بابا را بر بخ مار مردها میکشن و بسا روز نومت آبروی ما بیچاره هارا مبرن.

مخلص شما: صفدر قلی

باباشمل - آی مشدی صفدر قلی: مثل اینکه از پشت کوه قاف اومدی. تو چرا یا تو کفش زنهامیکنی؟ خوب اومدیم و زنهام هم و کیل شدن، آخه چه چیزشون از ما مردها کمتر؟ مگه تو مجلس کتر از اینا را ندیدی؟

یکی هم جون من، جائی که هر آدم بیسواد و نکره میخواد و کیل بشه، سلمونی و خیاط چه عیشونه.

اما خودمونیم اگه سلمونی و کیل بشه بهتر میتونه کارها را اصلاح کنه.

اینرا هم بدون که بابا بکارهای تسو خونه شما کاری نداره و هر وقت والدۀ بچه ها دیزی نپخته جلوت گذاشت از میدون درنرو و فکر چماق بابا را هم نکن.



رفیق مگه خدای نکرده سر ما خورده ای که کلاه پوستی بسرت گذاشته ای و آب از چشم و دماغت جاری است.

نه جانم - کاشکی سر ما خوردگی بود! به تعاریج دماغه دچار شده ام.

بابا جون

بابا جون لا با مش مسمی قهوه دیزی را صاف هارفتی و تو خط هر شب که برو ولاپورت روز و لوطی گری بابا چاهی خرما پهلوی بس بریشبه تو را کردو قران تو بنویسیم تا بد فراموش نکرده اما با باباجون روزا نمی دونی ای بی ما برو بچه ها با ولگردا می پشها از ما فرار واسه بدست آو هر راهی شده صبح اول دم قهوه خونه و من بمیرم سواد صندوق. تازه شروع میشه که بیاتیم، میخائیم وخت نداریم. هر یارو مجبور بشه ها رو نشون بده و شوم هم پای او سرت ندم، با حسابی میخوریم و اتول لم میدیم و میچونیم و آخر را بجیب میزنیم خونه چاردهم ما و مخلص کلوم این بار مان خوبه. اینشا اله اگر و دیگه درمیاد.

نامه آمش

داش علی لا کوچکتیم، نو کر اما این آخر سری بعضی چیزا تو دل بگذارم و برم می خدا حافظی میکند دارم اما در عالم نبود. آخر میخام چه خلافتی از من سرا قیچی کردی منکه اینطور اینهمه سرو صدرا تو گفتند فلانی با کنه! بهر جهت منک

بابا جون لام علیکم

بابا جون لام علیکم ! از ساعتی که با مش مسمی قهوه چی حساب چاهمی و دیزی را صاف کرده، از پیش بر و بچه هارفتی و تو خط روزنومه نویسی افتادی هر شب که برو بچه ها دور هم جمع میشن ولاپورت روز ونه را میدن یا دی هم از لوطی گری بابا میکنند ویناد ایام گذشته چاهی خرما بهلو نوش جون میکنند.

پس بریشها حسن به پهلوی باز صحبت تو را کردو قرار شد که دو کلو م واسه تو بنویسیم تا بد و نی که بر و بچه ها فراموش نکرده اند.

اما با باجون ! جات خالی، این روزا نمی دونی این پولدار ها چقدر در بی ما برو بچه ها میکنند و چه احترامی با ولکرد ها میزارن، همونائی که آن پیشها از ما فرار میکردن، این روزا واسه بدست آوردن دل بر و بچه ها از هر راهی شده میخوان ما را راضی کنند صبح اول وقت اتولشون را میارن دم قهوه خونه و بچه هارا با هزار خواهش و من بتریم سوار میکنند تا بپرن بای صندوق. تازه جخت ناز و غمزه بچه ها شروع میشه که ما کار داریم، نمیتونیم بیاییم، میخائیم بریم بی کار و کاسبیمون، وخت نداریم. هی از این عنتر امیارتن تا یارو مجبور بشه یواشکی گوشه پشت گلی ها رو نشون بده و وعده بکنه که ناهار وشوم هم پای اون حساب، مختصر درد سرت ندم، با این حقه هم ناهار وشوم حسابی میخوریم وهم مثل نور چشمیهاتوی اتول لم میدیم وهم اسم تو را هم اون تو میچونیم و آخر سر هم پشت گلی مامانی را بچی میزنیم و از دولت سر کرسی خونه چاردهم مالو لگردهام بنوائی میرسیم مخلص کلو م این روزها الحمد الله کارو بار مان خوبه. زیادهم غصه مارا نخور اینشا اله اگر و کیل بگیری تموم شده بازی دیگه در میاد. هر کس هم خر بشه ما پالانشیم

اکبر یه دنده

نامه آمش دیانت به داش

علی

داش علی لام علیک ما که بعلی کوچکتیم، نو کرهرچی پسر خوبه هستیم اما این آخر سری که دارم از پیش تو میرم بعضی چیزا تو دلم مونده هرچی میخام بکنم و برم می بینم نیشه حالا که خدا حافظی میکنم و میرم و حرفی هم نه دارم اما در عالم لوطی گری این رسمش نبود. آخر میخام بدونم من چکار کردم، چه خلافتی از من سرزد که این جور دمب مرا قیچی کردی؟

منکه اینطور ها هم نبودم که مردم اینهمه سرو صدا راه انداختند و در گوش تو گفتند فلانی بایس جل و پلاس را جمع کنه !

بهر جهت منکه زورم فعلا بهیچکس

گداها را میگیرند!

رسم گداها اینه که تا چشمشون به یکی خورد فوری قیافه را کج و کوجه کرده با آه وناله این کلمات را قطار میکنند: «یا قمر بنی هاشم! یا ابوالفضل عباس! یا امام غریب یا.....» و هر گدائی هم بسته بسلیقه خودش چند طومار از این قماش عبارات در چنته اش حاضر داره که تا موقع را مناسب دید فوری آنها را جا میزنه.

پناه بر خدا بعضی منتظرالو کاله های تهرون هم دست کمی از گداهای سر گذر ندارند آنها هم بریز دوازده امام و چهارده معصوم راشفیق قرار میدن و پای ابوالفضل و علی علیه السلام و ولی و حیدر و صفدر را بیون میکشن تا بلکه با این حقه بازبها چند تا آدم ساده را بتور بندازند که گول حرف های بی سروته آنها را خورده و برایشون رأی بدن اما چقدر خوبه که مردم بریش این گداهای رأی بخندند و جواب سر بالائی با نهاداده بگویند: «خدا بده! گداها را میگیرند!»

نمایندگان شهرستانها

وجه را توسط بست و باحواله بانک ملی شعبه مرکزی بفرستید.

نامه باباشمل

نمیرسه، میرم. میرم اما هر کی بامن دشمنی کرد الهی بحق جدم سزاش را به بیند. من هنوز دلم چیزا میخوام، اگر م صدر اعظم میشدم بد کی نمیشد اما کو ۱۴.

خلاصه من رفتم. اگر بدی خوبی از ما دیدی حلال کن. برو بچه ها اینطور مصلحت میدونن بعد از سالها برم سری به ولایت بزمن و شال سیاه را ببندم و روضه خونی کنم اما دلم از این تهرون بی کتاب کنده نیشه. نمیفهم لامروت چه شیوه ای میزنه که من نمیتونم آب خور خودمو از اینجا بکنم. همه اش توشش و بش اینکارم که آیا بمونم یا برم؟

انشاء الله اگر حرکت کردم باز دو بازه با بست شهری یک عریضه دیگر بمنوان (دومین حلال طلبی) برات مینویسم. مارفتیم. خدا حافظ. اگر دوباره با مخلصت حرفی فرمایشی امری داشتی از جون و دل کوچیکتم.

مش محمود سرتاس حاضر، گریه میکنه و دعا سلوم فراون داره، اونم خیلی کلافه است.

بیش از این زحمت نمیدم. یاد ایام بچاپ بچاپ بخیر مرحمت زیاد: هر که باشد ز حال ما پیرسان یک بیکرا از قول چاکرت سلام برسان.

الا حقر مش دیانت

باباشمل. نمیدونم خفیه نویس حقه ما آشیخ علی کوتوله از کجارو نوشت نامه مش دیانت را گیر آورده بود بهر صورت با تشکر از آشیخ علی کوتوله این سند تاریخی را چاپ کردیم.

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۱۲۲	۱۲۵
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۸۹	۱۸۹
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۶۱	۶۰
توده کمپانی	۱۰۰	۷۶	۷۶
سوسیته آنونیم همرهان	۱۰۰	۶۶	۶۶
نفیس و بنی اعمام	۱۰۰	۲۹	۲۶
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۸	۱۸۸
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۷	۲۰
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۳۸	۳۷
شرکت لاهیجان بدون مسولیت	۱۰۰	۳۸	۳۸
جبه آزاد	۱۰۰	۲۰	۱۹
شرکت تعاونی	۱۰۰	۴۶	۴۶
چاپ مسعود	۱۰۰	۶۵	۶۴
شرکت بانوان	۱۰۰	۱۱۲	۱۱۱

اتحادیه پیر و پاتالهای عصر استبداد صغیر ۱۰۰ ۹ ۷

این هفته بازار سهیل و شرکا خیلی رایج بود. همانطوریکه یکماه قبل اطلاع داده بودیم سهیل و شرکا شش سهم از سهامش را جمع آوری و به عدول و لوق نوری و کریم خان زند و شفا و پروفیسور راستگو و حمید سرگردان فروخت شرکت تضامنی ضیاء زیاد جنبه جوش ندارد و عقب میرود. نفیس و بنی اعمام که انتظار داشتند یک سهم از سهیل و شرکا را با اسم مشرف الدین بخرند موفق نشدند و سهامشان در بازار تنزل کرد. اتحاد ملی خیلی بیحال است و پس از رفتن نان بیات دیگر کسی خریدارش نیست. بنگاه ایرات پیر باز تنزل میکند. از جبه آزاد خبری نیست و خریدار ندارد. چاپ مسعود کمی تنزل نمود، علت از هول حلیم تو دیک افتادن بود. شرکت بانوان فعالیتت نشانت نمیدهد و سهام پیر و پاتالهای عصر استبداد صغیر ابداً خریدار ندارد.

میلیسپاک کارتل و توده کمپانی و سوسیته آنونیم همرهان و سندیکای خانه بدوشان و شرکت لاهیجان و شرکت تعاون ثابت اس.

آگهی انتخاباتی

اگر میل دارید زنها دوباره چادر چاقچور سر کنند! اگر میخواهید خزینه حمام از نو باب شود! جناب میرزا قلمدون را که یک آ میرزای تمام معنی و اهل قلم ودوات است برای و کالت تهران انتخاب کنید. جناب میرزا قلمدون چندین بار از بقالی سر کوچه مرحوم مدرس جنس نسیمه خواسته است اما بقال تقاضایش را رد کرده است. جناب میرزا قلمدون یک بار در کوچه به یک نفر سید بخمال اینکه مرحوم مدرس است سلام کرده ولی بعداً ملتفت شده که عوضی گرفته است.

جناب میرزا قلمدون بارها قصد رفتن بمنزل مرحوم مدرس و خیال دست بوسی آقارا داشته اما هر دفعه صبر آمده و از این خیال منصرف شده است.

با این اوصاف اگر اهالی تهران از انتخاب جناب میرزا قلمدون غفلت کنند بعداً سخت بشیمان خواهند شد!

ملازم حضور

برای خرید هدیه فقط به

تیمیش مامانی

خیابان نادری پاساژ شیروانی رجوع کنید

کافه شمشاد

بهترین و تمیزترین کافه های تهران. محل ملاقات دوستان و خانواده های نجیب و محترم.

تهرانها - در انتخاب یازده نفر آزادی دوازدهمی باباشمل (رضا گنجه) را انتخاب کنید!

ستون مخصوص خانمها

نامه ننه شوشول

بعد از عرض سلوم و دعا بیابای خودمون؛ دارم از کله طاست کله چندان که مپرس ما خیال میکردیم تویکی دیگه حرف حساب سرت بشه. یه وختی بود که نقل مجلس ما «بابا همچی گفته و بابا همچی نوشته» بود و بایه آب و تابی ورد زبونمون بابا بود. اما یه دفعه از اون جوابت «شماها راجه بجزب بازی» مس یسخ رو آتیش وارفتم. تو که اینچور چیزات خوب بود. همیشه حق بحق دار میدادی، چطو شد بما که رسید و اخیسید.

یعنی اینم شد انصاف که هر چی خدا خلق کرده و بنده هاش درس کردن مال او نائی باشه که توی اون چهارتا خیابونهای بالا دست زندگی میکنند و خلاف ادب برای قضای حاجت هم سکه میتخوان برن، توی هتل مبین مفت و مجانی میشینن و آگه هوا سرد باشه پالتو آلا پلنگی میپوشن، آگه گرم باشه خونه شون که تو شیرونه هیچ، یه چیزی م جلوشون مثل چرخ فلک می چرخه و سردشون میکنه.

شمام که راه و چاشون از روز روشنتره. آ بشون تو لوله است نونشون تو بوفه. میتونم قسم بجرأت بخورم که بعضیاشون رنگ نون سیلو و شکر سرخ و زردم ندیدن. آگه هارتون پارتونه مال او ناست. هر جاسور و خوشی و دامبول و دیمبوست مال او ناست. هیچکی همچی نمیکه. اما ما بیچاره هسا که زدن تو سرمون، انداختنمون اون پائین پائینا. عوض هتل مبین یکجفت کفش بامونه که وخت راه رفتن یه لنگش نوحه میخونه، یکیش سینه میزیه، علی الخصوص زمستونی که ازدولتی سر بالا نشینن تاسرزانومون تو گل فرو میره. آگه که خدای نکرده آفتاب غروبم بخواتیم عقب تون و گوشت بریم دیگه بدتر، شش هفت مرتبه هم از تاریکی سکندری تو گلا فرو میریم و زمین میخوریم.

خلاصه کلام نه چراغ نه اقلایه خرسواری، نه یک ذره چیت و کرباس که تهنون رابوشانیم، قرض و قوله هم که تاییخ خرمونو گرفته. شورامونم که دله دزدی رو بد میدونن، یا عرضه شون ندازن نمیتونن از اون مارونو نوار کنن. پس چرا ماهفته یه روزم دور هم جمع نشیم عقلا مونو رو هم بزایم که چه خاکی بسرمون بریزیم؟ که سر سیاه زمستونی نه بالا پوش داریم نه زغال خا که، زمین زیر انداز و آسمون رو اندازمون. آخه ماناباید بفهمیم که کیو باید دید، از کی باید برسید، کی بدادمون میرسه.

همینچور که دزدی های کلون بزرگونا بی سر و صداست نفعه شدن مافقیتر بیچاره هام را این گوش تا اون گوش خبر نمیشن. اونوقت تو بابا که دلسوز ماهستی صلاح نمیدونی که ما حزب داشته باشیم.

نکنه که خیال کرده باشی که حزب مام برای اینه که هتل مبین کرایه کنه و عمله مملها را جمع کنه و رای نو نیمدار بخره. اما نه بابا بسرخودت قسم که ما اینقدر بسرمون هست که مجال رای خریدنمون نیست. مافقط برای آب و نون و کفش و کلا دست و پا میکنیم. حالا البته اگر دلت بخواد، هفته یه بار کار و بارو گفتگوهای حزبونرا برات مینویسم و اگر جواب این بارت طول کشید مندرت میخوام، برای اینکه مدتی عقب اطاق خالی میکشتم و مشغول اسباب کشی بودم، حالا که ازدولتی سرت اطاق خوبی گیرم اومده و بانته های خودمون چندون راه دوری نداریم، سرم فارغه و بسؤال و جوابت میرسم.

رئیس حزب ننه ها: ننه شوشول

باباشمل - آئی نه نه شوشول! تو را خدا صلوات بفرست! بابا که چیزی نگفت، تو که کیست را تو این دنیا سفید کرده ای نباید مثل این جوان موانها زود از کوره دربری!

اگر یکی ازدهنش برید و گفت «شما راجه بجزب بازی» تو که نباید این قشقرق راراه بیندازی. آخر جانم، مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید میترسد. بسکه مامردها از این حزب بازی ترسیده ایم حالا وقتی هم که شما چند تازن ساده دور هم جمع میشوید و حزب درست میکنید؛ یاد آن حزب های مردها میفتیم که بیشترش کلاه بود.

برای بچه ها



فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

پس بریزروزه دلست بسوزه
شدم شیک و بیک تیک و تیک و تیک
ریش تراشیدم شونه زدم کیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

از کوچه بیدی جونم گوش میدی؟
با کفشای جیر شدم سرا زیر
یه خونه د بدم درش آجریس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

رفتم جلو تر اون و خزد م در
یه کلفت اومد با پیرهن زرد
بمن نگا کرد کف بهم که کیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

من گفتم چی شد این مثنی قهید
که رای میخره خونه ش این دره؟
زود دستپاچه شد گفت بمن که هیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

منو بردش تو نشوند روپتو
یه جوون اومد دس رو شونه م زد
بهم نشون داد یه اسکن بیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

راسی میکم راس خیلی دلم خواص
چشم باسکن افتاد، و لیکن
و جندانم یهو کف بهم اهیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

من کردم انکار او هی کرد اصرار
آبروش ریختم پاک زود زدم بیچاک
رفتم یه سره دم خونه رئیس

فیس و فیس و فیس آقا خونه نیس

ولی کردم دق از بسکه صادق
از این رای خره حساب میبره

حالا که الحمدالله صدق شما صاف و نیت تان صاف است، چه بهتر از این. اگر مردها راهم تو آن حزب تان قبول کنید که دیگر نورعلی کجور میشود. حالا هم که الحمدالله اطاق خوب گیر آوردی انشاءالله بابا را فراموش نخواهی کرد و هر هفته دوسه سطر سه اش خواهی نوشت.

روزنامه ها

و بقیه رامچاله کرده با آن شکر پرت کند بکله ات. حالا اگر دست تو برسد یا نرسد خدا میداند.

وزم (شماره ۷۱)

ما کی هستیم؟

باباشمل - مگر خودت نمیدونی که حالا دیگر و کیل بندر پهلوی هستی

کاروان (شماره ۷۰)

سیرک تهران افتتاح شد!

باباشمل - جانم این چه سیرکيه که توش یه دونه هم شیر نیست، همش بر رو باه پیر است.

گیمتی (شماره ۶۴)

بنظر ما انتخابات تهران تا بحال غیر قانونی بوده و آراء مأخوذه باید سوزانده شود.

باباشمل - گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند

مصنوعات کارخانه

شمس



صابون معمولی شمس - صابون طبی شمس
رنگهای مینائی شمس - رنگهای دندانه شمس
رنگرزی شمس
برای اطلاعات بیشتری به نشانی زیر رجوع شود:

سرای مولوی شماره ۳۶-۳۸

بمن میگف که حرفات الکیس

فیس و فیس و فیس

آقا خونه نیس

حالا که دیگه اون اینچور میکه
من هم میدونم چی کنم جونم
میکم به بابا اینا را بنویس

فیس و فیس و فیس

آقا خونه نیس

مهندس الشرا

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجه
محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه
ظهیرالاسلام تلفن: ۵۲-۸۶

مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوايح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

بهای اشتراك

یکساله: ۱۷۰ ریال

ششماهه: ۸۵

بهای تک شماره یکروز پس از انتشار دو مقابل خواهد بود.

سال اول

